

بخش اول:

روانشناسی و دین

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علوم او انسانیت د مطالعاتو د فریښی
پرتال جامع علوم انسانیت

رابطه دین و اخلاق از دیدگاه یونگ

مسعود امید

عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشگاه تبریز

مقدمه

این نوشتار در صدد آن است تا رابطه دین و اخلاق را از دیدگاه یکی از روانشناسان بزرگ معاصر یعنی «کارل گوستاو یونگ» C. G. Junh (۱۸۷۵ - ۱۹۶۱) و براساس یکی از کتب مهم او یعنی کتاب «روانشناسی و دین» (روانشناسی و دین، کارل گوستاو یونگ، امریکبیر، تهران، سال ۱۳۷۰، چاپ سوم) مورد بررسی و تحقیق قرار دهد. بدین منظور نخست به ارتباطات منطقی متصور بین دین و اخلاق اشاره می شود و آنگاه براساس کتاب «روانشناسی و دین» یونگ به ترتیب به مباحث: نظری کلی به اندیشه بنیادی یونگ، دین شناسی، اخلاق شناسی و در نهایت ارتباط دین و اخلاق از دیدگاه یونگ، پرداخته می شود. لازم به ذکر است که ارقام پراکنده مرتبط به صفحات کتاب روانشناسی و دین می باشد.

انواع ارتباطات بین دین و اخلاق

نخستین گام در کشف دیدگاه یونگ در باب ارتباط دین و اخلاق این است که در آغاز انواع ارتباطات بین ایندو آشکار گردد و آنگاه با بررسی نظرات یونگ، مشخص گردد که وی به کدامیک از این ارتباطات قائل است. انواع ارتباط منطقی بین دوشی و به تبع آن بین دین و اخلاق، با در نظر گرفتن دو مؤلفه «اشتقاق پذیری» و «سازگاری» بدین ترتیب است:

- ۱- بین دین و اخلاق این همانی برقرار است و هر دو از هم اشتقاق پذیرند. دین مساوی اخلاق و اخلاق مساوی دین می باشد. هر دوی دین و اخلاق عین هم هستند.
- ۲- اخلاق قابل اشتقاق از دین است و نه بالعکس. یعنی اخلاق بخشی از دین و جزو آن کل است.

- ۳- دین مولود اخلاق است و نه بالعکس. دین بخشی از اخلاق است.
- ۴- ایندو از هم غیر قابل اشتقاق اند، لیکن با هم سازگارند.
- ۵- ایندو از هم غیر قابل اشتقاق اند، لیکن جزئا" ناسازگارند. بخشی از هر یک با همدیگر ناسازگارند.
- ۶- ایندو غیر قابل اشتقاق و کاملاً ناسازگارند. یعنی مانعة الجمع هستند. (۱)

نظری کلی به اندیشه بنیادی یونگ

برای درک هر چه بهتر نظر یونگ در مورد ارتباط دین و اخلاق، نگاهی به دیدگاه بنیادی وی در مورد «خودآگاه» و «ناخودآگاه» می‌افکنیم.

از دیدگاه یونگ شخصیت انسان از دو قسمت تشکیل شده است: اول، قسمت خودآگاه و آنچه در آن وجود دارد، «من خودآگاه» (ص ۷۶) و دوم، قسمت ناخودآگاه که یک منطقه دور دست روحیه انسان بوده و وسعتش بسیار زیاد است. (ص ۷۷-۷۸) ویژگیهای هر یک از این دو بخش از شخصیت انسان از این قرار است.

خودآگاه

- ۱- کمابیش به طرز روشنی توصیف پذیر و تحدید پذیر است. (ص ۷۶) ۲- جزئی از یک کل است. (ص ۷۶) ۳- کامل نیست. (ص ۷۹) ۴- مستقل و خود مختار است. (ص ۱۲۱)
- ۵- از دست دادن آن آسان است. (ص ۲۸) ۶- سطح ظاهر شخصیت است. (ص ۲۲)
- ۷- قدرت دفع اموری از قبیل عقده ها را به ناخودآگاه دارد و این عمل، ارادی انجام می‌گیرد. (ص ۲۱) ۸- در مقابل ناخودآگاه تا حد زیادی منفعل است و می‌تواند تحت تاثیر قرار گیرد. (ص ۱۷۰)

ناخودآگاه

- ۱- بطور روشنی توصیف پذیر و تحدید پذیر نیست. (ص ۷۶-۷۷) ۲- جزئی از کل است. ۳- سطح باطن و زیرین شخصیت است. (ص ۲۲) ۴- نیروهایی در آن مستقر و

پنهان هستند. (ص ۲۳) ۵- موجودیت روانی مستقل از خودآگاه دارد (ص ۴۰) و خود مختار است (ص ۴۱) ۶- ناخودآگاه می‌تواند گاه به گاه ذکاوت و قاطعیتی از خود بروز دهد که هوش خود آگاه از آن عاجز است. (ص ۷۴) ۷- کاملتر از خودآگاه است (ص ۷۹) ۸- مضامینی در ناخودآگاه هستند که ناشی از استعدادات روح بشرند (ص ۱۰۱) و خاصیت یا شرط اساسی ساختمان روحیه هستند که به نحوی با مغز مربوطند (ص ۲۰۵) چیزی است که روحیه بشر تولید می‌کند و همیشه هم تولید کرده است (ص ۲۰۶) خود بخود ظاهر می‌شوند (ص ۱۰۱) و در ناخودآگاه تولید می‌شوند (ص ۲۱) ۹- عمل خودآگاه و آزادی آن را محدود می‌کند. (ص ۱۷۰) ۱۰- دارای خود مختاری موثر و فعالی است. (ص ۱۷۱)

نتیجه

شخصیت ما یک واقعیت دو بعدی است، «خود» ما دو مرتبه دارد: مرتبه ظاهر و باطن. براین اساس آنچه از این شخصیت صادر می‌شود واجد دو مرتبه خواهد بود. «هر تجربه و هر محسوس و هر موضوعی شامل یک جزء نامعلوم است. بنابر این وقتی ما از کلیت یک تجربه معینی صحبت می‌کنیم، کلمه «کلیت» فقط عطف به قسمت خودآگاه آن تجربه می‌کند. پس چون ما نمی‌توانیم تجربه خود را شامل تمام موضوع بدانیم، واضح است که کلیت مطلق آن اجباراً بایستی شامل آن قسمت هم که به تجربه درنیامده است، باشد. این استدلال در مورد همه تجربیات بشری صادق است (ص ۷۸). ناخودآگاه در اعمال و افعال ما جلوه می‌کند (ص ۷۹) و خود را می‌نماید. هر جا که ناخودآگاه در آن نفوذ کند آنجا اصل اسارت و انقیاد است. (ص ۱۷۰) قدرتها و نیروها همیشه در وجود ما و در ناخودآگاه ما حاضرند و ما نه می‌توانیم و نه لازم است که آنها را ایجاد کنیم. اختیار و توانایی ما محدود است به اینکه مخدوم خود را انتخاب کنیم تا خدمتگزاری ما به او ما را از سلطه آن «دیگری» که انتخاب نکرده‌ایم، حفظ کند. مثلاً انسان «خدا» را خلق نمی‌کند بلکه انتخاب می‌کند (ص ۷-۱۷۶).

دین شناسی یونگ

الف - واژه دین

همان طور که از ریشه کلمه دین در زبان لاتینی معلوم می‌شود، معنی آن عبارت از «تفکر از روی وجدان و با کمال توجه» درباره «شیء قدسی و نورانی» است. (ص ۵ - ۶)

ب - تعریف دین

دین عبارت است از رابطه انسان با عالیترین یا تواناترین «ارزش»، خواه مثبت خواه منفی (ص ۱۶۲) این رابطه، هم عمدی است و هم غیر عمدی. به این معنی که انسان می‌تواند آن «ارزش» را یعنی آن عامل روانی بسیار توانایی را که بصورت ناخودآگاه بر او حکمرماست به طرز خودآگاه بپذیرد. آن حقیقت روانشناختی که در وجود انسان بزرگترین قدرت را اعمال می‌کند، به عنوان «خدا» نمایان می‌شود، زیرا همیشه مقتدرترین عامل روانی است که نام «خدا» به آن اطلاق می‌شود (ص ۱۶۳ - ۱۶۲). دین عبارت از یک حالت مراقبت و تذکر و توجه دقیق به بعضی عوامل مؤثر است که بشر عنوان «قدرت قاهره» را به آنها اطلاق می‌کند و اینها را به صورت ارواح، شیاطین، خدایان، قوانین، صورمثالی، کمال مطلوب و غیره مجسم می‌کند. (ص ۸). اصطلاح دین، معرف حالت خاص وجدانی است که به سبب درک کیفیت قدسی و نورانی تغییر یافته باشد.

ج - منشأ دین

از جهتی می‌توان مکاتب و اشخاصی را که درباره منشأ دین اظهار نظر کرده اند در دو گروه جای داد:

- ۱- گروهی که معتقدند دین منشأی بیرون از وجود و شخصیت انسان دارد.
- ۲- گروهی که معتقدند دین منشأ درونی دارد. باید گفت که یونگ در گروه دوم قرار می‌گیرد. از نظر یونگ دین یکی از قدیمی ترین و عمومی ترین تظاهرات روح انسانی است و بنابراین واضح است که هر روانشناسی که سروکارش با ساختمان روانی شخصیت انسان

باشد، لااقل نمی‌تواند این حقیقت را نادیده بگیرد که دین تنها یک پدیده اجتماعی و تاریخی نیست. (ص ۲-۱).

وی می‌گوید «اعتقاد مذهبی فعالیت خودرو و خودمختار روحیه عینی یا به عبارت دیگر ناخودآگاه را منعکس می‌کند» (ص ۹۰)، یعنی اعتقاد مذهبی تجلی ناخودآگاه یا منعکس کننده روح انسان است (ص ۹۱).

یونگ تصویر خدا را صورت مثالی می‌داند: «مقصودم از این مفهوم صور و اشکالی است که ماهیت دسته جمعی دارند و تقریباً در همه جای دنیا به شکل اجزای ترکیب دهنده انسانها و در عین حال به شکل پدیده های محلی و فردی و ناشی از ضمیر ناخودآگاه ظاهر می‌شوند». (ص ۱۰۱-۱۰۰) این مضامین مثالی ناشی از استعدادات روح بشراند (ص ۱۰۱). صورت مثالی تصویر خدا صورتی بسیار مهم و فوق العاده با نفوذ است و چون بروز این صورت مثالی در حالات روحی دارای خاصیتی «قدسی و نورانی» است، گاه به منتهی درجه باید آن را در زمره تجربیات دینی محسوب کرد (ص ۱۱۵-۱۱۴).

خلاصه، گرایش دینی خاصیت یا شرط اساسی ساختمان روحیه انسانی بوده (ص ۲۰۵) و چیزی است که روحیه بشر آن را تولید می‌کند و همیشه هم تولید کرده است (ص ۲۰۶).

د- ویژگی های دیگری از تجربه دینی

۱- تجربه دینی تجربه مطلق است که چون و چرا بر نمی‌دارد. یعنی اگر کسی نسبت به وجود چنین تجربه‌ای، اشکال کرد، فقط می‌تواند بگوید که چنین تجربه ای به «او» دست نداده است و آنگاه طرف مخاطب او خواهد گفت: «متاسفم»، اما به من دست داده است و اینجا گفتگو پایان خواهد یافت (ص ۲۰۷).

۲- علی‌رغم آنچه دنیا درباره تجربه دینی فکر می‌کند، کسی که این تجربه به او دست داده باشد صاحب گوهر گرانبهائی است، یعنی صاحب چیزی است که به زندگی معنی می‌بخشد، بلکه سرچشمه زندگی و زیبایی است و به جهان و بشریت شکوه تازه‌ای می‌دهد. چنین کسی دارای ایمان و آرامش است (ص ۸-۲۰۷).

۳- تجربه دینی دستگیر و کمک انسان در امر زندگی است (ص ۲۰۸).

۴- تجربه دینی به محدوده خاص و شرایط زمانی و مکانی خاصی نیاز ندارد. تحقق آن منوط به قلمرو و حوزه خاصی (مانند کلیسا) نمی‌باشد (ص ۲۰).

اخلاق شناسی یونگ

الف- واژه اخلاق

می‌توان معنای واژه اخلاق را از دیدگاه یونگ چنین بیان داشت که: اخلاق به معنای تمایلات و صفات باطنی است (ص ۱۵۲-۱۵۱).

ب- تعریف اخلاق

اخلاق عبارت از مجموعه ای از صفات و تمایلات پسندیده و پست و دانی و عالی است که روان انسان برخوردار از آن است و در رفتار انسان منعکس می‌شود و رفتارهای صحیح و ناصحیح را تشکیل می‌دهد و براین اساس هر کس رفتار صحیح و آبرومند داشته باشد، اخلاقی و در غیر این صورت، غیر اخلاقی است (ص ۱۵۳-۱۵۲).

ج- منشأ اخلاق

از نظر یونگ صفات خوب و بد در ساختمان روانی انسان موجود است (ص ۱۵۲-۱۵۱). اخلاق امری فطری و درونی است و استعداد و ظرفیت اخلاقی امری است که وابسته به بافت روانی انسان است. «حس اخلاقی ظاهراً مثل هوش موهبتی است که همه کس دارای آن نیست و نمی‌توان آن را به زور وارد مزاجی کرد که بالفطره دارای آن نباشد» (ص ۱۵۳).

د- ویژگی‌های دیگری از جنبه اخلاقی انسان

۱- قیود اخلاقی شخص جزو بهتری خود اوست (ص ۱۵۴). ۲- تصمیم اخلاقی می‌تواند آزادانه اتخاذ شود (ص ۱۷۴). ۳- همیشه در روحیه انسان چیزی یا چیزهایی هست که آزادی اخلاقی او را تصرف می‌کند یا محدود و مقهور می‌سازد (ص ۱۷۵). ۴- ما نباید سعی کنیم که از تمایلات پست خود جلوگیری کنیم. زیرا با این کار آنها را وادار به عصیان

می‌کنیم (ص ۱۵۹). ۵- تنها طریقی که ما می‌توانیم خود را از بار خصوصیات منفی آزاد سازیم به زور کوششهای طاقت‌فرسا است (ص ۱۵۴-۱۵۳).

نکاتی در مورد ارتباط دین و اخلاق

مجموعه نکاتی را که یونگ در مورد ارتباط دین و اخلاق بیان داشته است و می‌توانند بطور مستقیم و یا غیر مستقیم در استنتاج نظر نهایی یونگ، بکار آیند، می‌توان بدین ترتیب برشمرد:

- ۱- اعتقاد و مناسک دینی در «بهداشت روانی» اهمیت خارق‌العاده‌ای دارند (ص ۸۵).
 - ۲- آیین و مناسک مذهبی (که مظهر پایبندی به تجربه و گرایش دینی است) باعث مهار نیروهای حیوانی و بلکه جهنمی در یک بنای عظیم معنوی ورام و زنجیر نمودن آنهاست (ص ۹۴-۹۳).
 - ۳- راه برخورد با تمایلات پست و ناپسند تنها عبارت از تحقق یک حالت دینی در شخص است نه جلوگیری آنها که باعث عصبیان و طغیان می‌گردند (ص ۱۶۰).
 - ۴- تجربه دینی به «زندگی» معنی می‌بخشد، بلکه سرچشمه زندگی و زیبایی است و به جهان بشریت شکوه تازه‌ای می‌دهد. این تجربه دستگیر و کمک انسان در امر زندگی است (ص ۲۰۸-۲۰۷).
 - ۵- هر صورت مثالی که در حالات روحی بروز می‌کند (دینی، اخلاقی و...) اگر دارای خاصیتی «قدسی و نورانی» باشد، باید آنرا در زمره تجربیات دینی محسوب کرد. (ص ۱۱۵).
- ۵-۱ - خدا قویترین و موثرترین عامل در روحیه انسان است. قویترین و بنابر این موثرترین عامل در روحیه هر فرد، همان ایمان یا ترس یا همان انقیاد و اخلاص را ایجاد می‌کند که یک خدا از بشر انتظار خواهد داشت. هر عامل قاهر و اجتناب‌پذیری به این معنی «خدا» است و این عامل صورت مطلق بخود می‌گیرد، مگر آنکه انسان بوسیله «تصمیم اخلاقی» که آزادانه اتخاذ می‌کند، بتواند در برابر این پدیده طبیعی سنگری همانقدر محکم و خراب‌نشدنی برپا کند. اگر چنین سنگر روانی مطلقاً موثر باشد، حقا می‌توان آن را «خدا» و مخصوصاً «خدای روانی» خواند (ص ۱۷۴).

۲-۵ - هر حالت روانی که آزادی انسان را به میزان قابل ملاحظه‌ای محدود یا بلکه عملاً منتفی سازد (و هرکس دارای چنین حالت روانی خاص است)، همان عامل قاهر و اجتناب ناپذیر است که «خدا» می‌نامیم و انسان در این تشخیص آزاد است که «خدا» را «روح» بداند یا یک قوه طبیعی، مانند انگیزه مبرم اعتیاد به مرفین. و بدین ترتیب مختار است که «خدا» را بعنوان عامل خیر تلقی کند یا به معنی نیروی تباه کننده (بنابه حالت روانی‌ای که مسلط و حاکم براوست) (ص ۱۷۵-۱۷۴).

نتیجه نهایی

حاصل مقدمات و اطلاعات پیشین را می‌توان بدین ترتیب جمع بندی و نتیجه‌گیری کرد:

یونگ ابتدا نظر خود را در مورد شخصیت و جایگاه ناخودآگاه در آن، و تأثیر شگرف و بنیادی آن بیان کرده است. آنگاه با توجه به توانایی شگرف و بنیادی ناخودآگاه و ویژگی‌های آن، به تعریف دین و اخلاق پرداخته است. ناخودآگاه برای یونگ فضای مناسبی برای جای دادن حالات و خصوصیات روانی دینی و اخلاقی است. یونگ می‌خواهد به عنوان روانشناس، حالات دینی و اخلاقی و... را که تنها به عنوان ویژگی‌های روانی بدانها می‌نگرد، طبقه بندی و تعریف کند.

یونگ تصویر بسیار وسیعی از دین می‌دهد، بگونه‌ای که بسادگی می‌توان اخلاق (و بلکه دیگر امور) را نیز شامل این تعریف دانست. او دین را رابطه انسان با یک عامل روانی قاهر و مقتدر می‌داند که انسان در نسبت به آن به درک کیفیتی قدسی و نورانی نائل می‌آید. براین اساس ملاک عمده یونگ برای تحقق دین در عالم وجود انسانی دو چیز است: ۱- عامل روانی قاهر و مقتدر ۲- درک کیفیت قدسی و نورانی.

با توجه به خاستگاه اصول و اهداف اخلاقی- که ناخودآگاه است- و با توجه به تحقق احساسات و دریافتهایی که در وصول به این اصول و اهداف برای انسان حاصل می‌شود- یعنی هم می‌توانند به عنوان یک عامل روانی قاهر به شمار آمده و هم، چنان مورد توجه و التفات قرار گیرند که منبع دریافتهای قدسی و نورانی باشند- می‌توان اخلاق را هم

واجد این دو ملاک دانست. و چنانکه یونگ تصریح می‌کند یک «تصمیم اخلاقی» می‌تواند صورت مثالی الوهی‌ای را تحقق بخشد و همان قدر که صور مثالی دینی، از قبیل خدا (به معنای خاص)، ایمان و... می‌توانند از نظر روانی و رفتاری روی انسان تاثیر داشته باشند، به همان میزان این صور مثالی اخلاقی نیز واجد چنین ویژگیهایی هستند. پس اخلاق عیناً می‌تواند دین باشد و بالعکس. وجه تمایز بنیادینی بین این دو امر نمی‌توان یافت. اخلاق و دین براحتمی قابل تحویل به همدیگر هستند، تنها کافی است که هر عامل روانی - اعم از اخلاقی، دینی و... - واجد دو ویژگی‌ای که اشاره شد، باشند، در این حالت همان عامل، «خدا» و یا تواناترین «ارزش» است و در صورتی که رابطه‌ای قدسی و نورانی بین انسان و این عامل تحقق یابد، دین تحقق یافته است و شخص، دیندار به حساب می‌آید. خلاصه به نظر می‌رسد که هیچ تفکیکی بین دین و اخلاق نمی‌توان انجام داد.

پس نتیجه آنکه دین و اخلاق، از همدیگر قابل اشتقاق اند. عامل دینی عیناً می‌تواند عامل اخلاقی شود و نقش آن را بازی کند و عاملی اخلاقی نیز می‌تواند در لباس دین درآید، بلکه خود، عامل دینی شود. در این صورت می‌توان گفت یونگ در میان شش نوع ارتباط بین دین و اخلاق، معتقد به ارتباط نوع اول است.

یادداشتها

۱- درس کلام جدید، استاد مصطفی ملکیان، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، سال ۱۳۷۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی